

۴۸	فروغی لاهی	۴۸	محمد صادق قاجار
۴۸	یغنی	۴۸	الفات اصنافی
۴۸	ابراهم میرزا	۴۸	قاسمی
۴۸	وصال شیرازی	۴۸	فایض
۴۹	سبح علیقی کمره نقیر مختصر	۴۸	اشراق
۴۹	سکین اصنافی (بزیات)	۴۹	شهودی
۵۱	شیخ بهانی	۴۹	جامی
۵۱	منظر اصنافی	۴۹	محمدرشتی
۵۱	منظر تبریزی	۴۹	علامه سعید انزلی
۵۳	سحابی	۴۹	فصولی
۵۷	بابا فضل کاشی	۴۹	امینا
۵۷	شیخ ابوسعید	۴۹	یوسف
۵۷	سید محمد جابر برف	۷۰	ابن سینا
۵۷	ابن کثیر	۷۵	میر غلام
۵۷	میرزا رضای حکیم خلیفه در ضار الف	۷۵	سام میرزا شمس
۵۷	محمد زمان بوجه محلی	۷۷	کلیس
۵۷	طیغریایی	۷۷	مجموعه
۵۸	شیخ عطار	۷۵	مجموعه
۵۸	نجف	۷۵	مجموعه
۵۸	شاه طاهر		
۵۸	خواجہ نظام الملک		
۵۸	نامی قصاص		
۵۷	میرزا غلامرضا قزوینی		
۵۹	انوری		
۵۹	فتانی		
۵۹	امامقلی غارت		
۵۹	محمودخان کاشی		
۵۹	صحبت لاری		
۵۹	سوزنی		
۶۴	محمود محمد سلیمان		

در صفحه ۴۸ مکاتیب شعری  
فروغی بطور دقیقاً جفت است  
بارہ ماهی که در بازی زود لیاقت  
باخته و در برداشت و ادب آن معتدل  
میگردد. معلوم شود فروغی بهادر که  
شعر مخصوص غزل از این افضل بوده در  
نظم بهر چه در بازی زود لیاقت  
الوحدت فروغی است که شعر آن بود  
در باغبان است (فروغی گوید)  
یعنی که بملکت نظم شایسته  
یک نکته گوشت زود لیاقت  
ماهی که بزود با خنثی تیره  
یا جان عزیز خود بهر ماهی  
(جواب بخاند)  
از شعر تو ای که غزل شایسته  
در بندگی تو ای خیزد  
غزل از کسب بقدرت و کامیابی  
منزل که زود لیاقت ماهی خیزد  
(بعد از جلدی فرستاده است)  
در ماهی اگر دو هفته شد گوشتی  
همراه می چارده کرم را بهی  
کافیت در این باب الوحدت نو  
اینکه که از ماه بود نام  
(ابراهم میرزا در قجاق بازی گوید)  
ایا چنین که در معنی سفتی  
چون محمد روز و شب کل شکفتی  
صد کعبه بوج اگر جاز اول شب  
سر زو یک افروز کل شکفتی  
در صفحه ۵۰  
رباعیات در باره مشهوران

چنانچه کتاب کعبه الساده و کوفی خاوند را به این مجموعه  
لیست جلد است در این مجموعه بهر چه در این کتاب  
کعبه که در این کتاب است در این کتاب  
مجموعه و کعبه که در این کتاب است در این کتاب  
است که در این کتاب است در این کتاب

۱- رساله نفیس و مختصر برهان السلطه تألیف میرزا

میرزا فتح اله خان وزیر لشکر

در حاشیه صفحه شرحی تعلیم صدر السلطه خواجہ نوری است و از معنی نفیس  
که معلومات مفید بر احوال است که مار از هر تحقیق و فحش در باره شهادت مولف بنیان  
که عیناً بنقل آن میرزا دریم: (مرحوم غفراناب میرزا اسد اله خان وزیر لشکر مرحوم خان  
فتحیه بدر مرحوم مرآتة خان صدر عظم است که جدا بنحیرت و نصف مرحوم میرزا فتح اله خان  
لشکر نویس عم اکرم بند. در علم حکمت و فقه و نجوم و غیره اولین شخص عصر خود بوده و در اقل و در اوج  
صدر السلطه نوری حاج حسنعلی خان صدر الاظم در نهر حیرت نقاش رسیده ۱۳۲۱)

کتابی که در این دفتر است و در این مجموعه بهر چه در این کتاب

۲- مکاتیب و منشآت تاریخی و ادبی به شرح (الفه نامه سرزن و ادب و طبع است و محسن از اواخر ۱۳۰۸)

ب. رساله نامه در مقام ص ۷۰ و ۷۱ ج ۱ و ۲ از اصفهان غارت ص ۷۱

۳- ترکیب الفات اصنافی که از انار ادب سرین و نظیر است که در ۹۰ ص ۱۰

۴- اشعار از اساتید که در برخی آنها در تکرار نیست مانند (یوسف. شهودی. قاسمی)

محمد سعید انزلی. امینا. و مکاتیب سرانجامه (محمود سعید. جاک. فیض. فصولی)

اشراق. محمدرشتی. و در صفحه انوار منظر تبریزی) - بجز کتاب برهان السلطه بقیه

مجموعه بجز حاج صدر السلطه است که طبق یادداشت صفحه ۶۴ در سر نیز از و خاوند

و کعبه و معتمدی هم در دست نیز از کعبه بهر چه در این مجموعه بهر چه در این کتاب

(به نسبت وقتی حاج صدر السلطه کتاب در این مجموعه بهر چه در این کتاب

تا آنجا که شامل این بوده اند چگونه در این مجموعه بهر چه در این کتاب

در صفحه ۶۸ که انار بنزل و از اح الفات اصنافی است تا جوش فوق بنا به تمام انواع جوش

و مکاتیب بر این آورده که از برای تحقیق در این کتاب بهر چه در این کتاب



انجمن در ضلع  
که مانند ضرب الشکر است  
(ای ای پرست! جی دانه شروان کی است)

بار  
 سحر  
 زرد  
 الو  
 در  
 عمار  
 مای  
 ارغ  
 غرق  
 (بعد)  
 دریا  
 کاف  
 (از)  
 ایام  
 صدک  
 در  
 بر بای

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷







و شاه اجنم هشام سلیمان باغین و تخت نشین با این تخت سلطان عادل بان  
 و فیض کافش شایخ الملوک و ابوالسلوک که مروج است عقل و منی و منیج رایت  
 و علی السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالجود  
 و انصر و انظر ملک تو صنعت ملوک لغزو و اطاعه الافکار و الا  
 و عباد غیر و تبه بخت و اشک الا شاد و الا برادر هموار و خطرات  
 تخمیرش پس از صل و عقد نماظم مملکت داری و عدالت سیری تربیت و نصیحت  
 و رعیت پروری و کشف اسرار و رفع استار و اذیت خدای و افشای  
 و ضبط علوم و ربط حق قیوم صرف غایب خدای و عقب ثابت یونش و تربیت  
 ارباب دانش و اصحاب پیش مقصود و وجود سعادت و افاضه نیا مملکت  
 و اشاعه نو احرکت بکوت و استقامت شب ابری طلع و آسمان سلاقی نو می خیزد  
 اندر افضل دولت و یش که قرین سرور و دین است اهل فضل و انال مقصود  
 رست و مصرع داشت راست نظام و لب بخت اگر در رواق کرد و نطق حضرت  
 سلطنت بگری ازینوف عکاسه فاد و انشودان آفاق قیوم علی بعض صنوف  
 در کاش شمشیر اکابر و اساطین است و شکا شمشیر قیام و سلاطین بر فرض  
 مغلوبی رب و عدالت بطلیم شمشیر و دیا جیب و دارا و سکندر زنده نون شفا

بر شفا و بقراط و بوشر گذار و است و شمشیر یاران را به مسوره و مهاجم نشین  
 اقطاع محروس و در درگاه خسروی را و ذهاب ایاب بر خدم و شمشیر  
 و با احوال یوسف ابواب معدلت و او خوابی چیده اوانی و اقامتی مشحون  
 و دلش در شش بر رویشان بایه تعمیر دریا و شورگان کاستی ندانست  
 نیاید سیم چه پیش به نقصان نپذیرد و فقر و مالکان فوجا بعد فوج سیم و زنج  
 و کنت و بر خود را موجد بعد موج از لولو آبدار و در شاهرار پر فیض شام حاکم  
 جو در چنین اشری دیدار نیاید و درج وجود را چنان کوه سیری شکار خشت  
 جهان اجهان و یکراست این زمین آسمان و کراست این بهار شمس  
 زیان از دی نباشد شمس را زار زانی نباشد بچ و می قمار شمس  
 که هر چه اندرون در افروزان رستی فاجده نندم که نند که نند که نند  
 شرف کار است این آستان بر امم ساله صفت دم داشت و ظل را چنین  
 عدل کتری و ایاسن ناموس حرمه اسلام و شریعت بر فراشت که در علم  
 طاهر و باطن نفس شیت الهی با شاه و از حقایق امور و وقایع مستوح  
 کجای کا دست علم و علم را در کشور معنی صورتی نند از ان ساخت سها و نند  
 تابش جوش فروزان و زره را زره و رفت او و مور را بصاحت







حاصل گشت پس او را در عوالم سه گانه یعنی عقل و خیال و جسم بسل مجسم  
و محاکات بود به مقابله و مصافحات شایسته شان جویدی نمودی است  
مناسب با یکدیگر عبارت از این سال را در عقل سلطانی که مبتدیان  
کافی است و در نفس متقربان و از حضرت که بمنزله خیال منبسطه منکلی است و در  
بدن که محسوسه که بتمام و اتمام درک معانی جنبه ای است ضروری  
که از هر سه در فرع بود به عکس صورتی پیدا آید زیرا که نفوس متفلسفه  
در اقباس علوم از عالم عقول تا مذرات مصقول است که در برابر  
نما و شود که بی تفاوت از آن اصل عکسی از آن نور ظهوری در آن نمود  
که در دایره بیان معلوم شود که کوهر پاک سلطانی در مقابل جمیع  
یزدانی برین پنج عاوی شئون عالمی و جهانی است که از او برحقان  
و بجزان نور کمال منعکس شود پس این رشته از آن کوهر و این لایزال  
کوثر است که در نظر ماسکوه که آید و برست مقدمه و یک چشمه شریعت  
در توحید و معرفت و عبادت و تسبیح و تلهیری  
در ثبات ثبات عوالم و نزول سلسله سلطنت از حضرت رب الارباب  
بسلطان عادل اسلام در مع سلطانی عجب خلد نهاده سلطانی

سلطانی باید داشت که عارف و معترف حضرت صاحب الوجود  
سه مقام متصور یکی محال و دومیه مقام اول معرفت است که سالکان طریقه  
و قایده این منج طریقت که از حق چنانچه معیشت و مرسل اند و از ارجحیه است  
شهر فزاید بلکه چو شده و کلمات حکمت آمیز عجب رات و از وجود که از  
علوم غیبی و معدن کلمات لایسی شرف صد و ریاضه چه در مقام موعظه و  
و چه در هنگام تسلیس و در این شب عالم غیب از نظر پندکان ستور موجود است  
و فرموده بفرمان وافی حکم و تفکر وافی خالق چه بارگاه جلالت از آن بزرگوار  
دور اندیش عرفان قاف قدش پی برده و شایسته تقدیر از آن منبسط  
تر است که طایفه شریک و هم بران اشیان نرینده فحل سراج فی کمال جلالت  
و کل نوع المومنان و اگر سببه یا به حقیق و خیال که حضرت امام العارفین  
المومنین در اول خطبه پنج بسطاده که سوادش نور مرومک حور است  
فرموده الحمد لله الندی لا یبلغ حجت القامون و لا یحیی نهایه العادون و لا یؤ  
حقه المحمده و الندی لایدر که بعد ائمه و لایا لغوص الفطن یعنی تپاش ساز  
خداوند می است که نه احاطه است پیمایش در این جبهه انبیا و انبیا  
نرسانند و فی سبیل عارف و طافش تعدا کی از سپارانش نمایند



موجب بدین اوصاف اگر چه جنب احوال و بدل احوال متسل فرزند  
 و اسیر زنان تن در دهند و ادای حقوق واجب و شبه و طلاق  
 که بر رسته نبوده کی و رسته جان شاری ثابت است شوند و او است  
 خداوندی که قصد طبع و تمت و انتمند ببارگاه جلالش رسد و خط  
 کمالش بی نبرد و این معنی در آیات بانی و اخبار فانی متطابق است  
 که حال معبود حقیقی را از دانش و پیش غیر بی بری داشته اند لایزال  
 و هویدار که لا بصار و هو اللطیف الخیر چه این مقتدر معلوم است که هر چه  
 در این خیال و عقل صورت بند و نفس محسوسه و در او در قوای خود  
 مستور سازد و مصنوع و مخلوق نفس است و صانع او چنانکه در حدیث  
 اهل بیت طهارت که مدار فلک وجودند و او که کلایز تو با و با کلای  
 معاینه فهو مخلوق و منوع شکم مردود الیکم یعنی بر امری که او را  
 او را کی و مدارک شعوری خود مثل سارید و او را اندر شکر کشید  
 چه و از مشرعات و بی و مبدعات عقلی است بی است بند و بدکان است  
 نه خداوند ایشان اگر در حال اتصال بعالم ربوبی توجیه بصورت عقلی با  
 مایه قرب و وسیله نمود و نظیر قدس اندکی تفاوت بصورت حساس

و تامل و نام رکن و ساجد و عابد باشد زانکه جناب واجب در محال  
 غایب و در شدت ظهور و سطعات است و لغات نوریه محض است  
 مثال انبیکان در تاملش از اعینش مثل شعاع قباب شهودی دیدن  
 باشد که هر چه صفح آفتاب از که و رت کوف پر است تر شود و نظر  
 خفاش نایت تر شود و کتر حبه که آید ز بی خداوندی که بندگان را با کمال  
 بقام تشب خود خوانده و مسته بان را با تمام تشب بورد بعد از  
 حاصل بندگی سالکان جنبه احوال که پوسته در سیر شان شود و یک خطه  
 از عالم امکان و خود پرستی را بر زمین و یک خطه از مسدود وصال حق  
 قدم از ملکوت مساوات فتنه از تر که اندر اعتراف محسوسه او را که است  
 که طریق تشبیه عن در کمال ادراک ادراک انحصار الوری یعنی تشبیه  
 عجز الوهفون عن صفات رب علیه ما فتنه تشبیه عن فکاحی  
 معرقل همانا که دست بدانشان تحت حیرت دید و عقل فتنه و تشبیه  
 پیش را خا حیرت در پشته با کونیم که او را شب و دیاجه اندیش که در خوار  
 او همان است که خود کشت و در این معنی است که خود بحث لا حصی  
 است کما تهنی علی فتنک قد حقی نه بجا پس حیرت حاصل

و نور چشم



و بس حال اشد غم باشد آسود و خاک که از رخ و راحت و صل و نعم  
و همد قرب رسته چه توبه بعد معنوی و حقیقی از صورت و معنی هر است  
و از زمان و مکان بر چگونگی توان جت قرب نی با دوستی و من است  
قرب حق از قیامی رستن است شعاع شمع لطفش بر چوبی تابنده و از غلظت  
از مانده گان است شامش و در جایی ان که پنهان است از چشم گشت  
آری حق سبحانه با همه نزدیک که یا من است بهائی من جمل آورید و  
خود از غم دوریم که مالک قرآن و رب الارباب و بی هم شدن از خود چون  
که از مصطفی معرفت با و بهوشی کشند و از تار و حدت نوای را می شنوند  
این مطلب را داشته اند که آنچه در این عالم و بهوش و بهوش و کر باشد  
عکس حال سلطان ملک عینی و پر تو جلال لای پی است که از خارج هر که عالم  
امکان بر سر بر نظرات سیر نماید و صورت و لاری کواکب علویه و سیاره و جود  
میزر نماید پس عارف حق شناس که از بند خود پشی رسته و رسته و رسته  
بر میان رسته است اگر قدم در صفت بندگی نهد اول چون الف با دل حق  
و مستقیم احوال شود تا آنکه کوی حوادث و علایق را حوادث را چون  
کرد و در این حال بی حجاب تجلیات حق را در خود پسند و جمل انشیر

چون طور سینا منظر تاش نور مطلق کرد و در جنب و شانه غیب راه یابد  
و در بارگاه سلطنت پدید آید و سلامی با اینها نفس المطهره را جوی ای ملک  
را خسته و مرصعیت بر خوان می شود و یکدم در پیش است شود و در پیش  
ست کرد و عارفان در دمی و عید کنند عنکبوتان بکرستید کنند  
یعنی از اوطا طبعیت و شکار جو بس نفسانی را با نیابند و در عالم انکه  
سلطان سلطنت بر مخالفان و محجوران مجلس شود و نمایند  
صفات حضرت باری جل و علی است که صفات الهیه اثبات وجود  
نمایند و این بر سه قسم تصور است صفات حقیقیه و اضافیه و سلویه  
آن باشد که از ذات بذات حضرت واجب الوجود است شایط و اسقیام  
شود و ملاحظه اضافه و اشاب بفری از ما سوای ذات احدی چون علم و  
و اراده و سمع و بصر و حیات و اگر منضم انشای هر یکی از صفات حقیقیه  
در ذات واجب تعالی شود اثبات نقصی و سلب کمالی شود و در هر که موجب  
امکان و همیت است بلکه عارف موحده کالات صفات حقیقیه  
بر سهیل و جوب عین ذات واجب ملاحظه معایر است ثابت نماید تا آنکه  
از شبهه شک و نفاق خلاصی بدخیا که امام العارفین امیر المومنین علیه



فرموده کمال اخلاص به نفی الصفات است شما و نه بخل صفات آنها غیر الوصف  
و شما و نه بخل موصوفاته غیر لصفه و ثبوت این صفات کثرت و زودت  
احدی موجب کثرت ذات نخواهد بود چه نقطه سیطره نیست بکمال حیات  
و صریح ذات منصرف در همه صفات و منش همه کمالات کرد و و نیز  
در آیات متبقانی چون سور و اخلاص و غیر این با اثبات تجوید و  
ذاتی اثبات صفات کمالیه نیندر شد اگر ثبوت آن منافی تجوید بود حکیم  
علی الاطلاق چنین کلامی متناقض و نهی یافت و صفات انشائی  
آن باشد که نفس مفهوم آن اضافی بغیری مناسط معتبر باشد چون بقا  
و افریت و ریت و قیومیت که این صفات برای حضرت ذات در مرتبه  
و افاضه خیرات البسیه و ثانیه ممکنات ثابت شود و تعمیر از این صفات  
اضافیه بعالی ملکوت و سلطنت الهیه نمایند و مرجع این صفات  
صفت قیومیت است که فیض اول خداوند می است و تعمیر از این نفس  
مطلقه رحانی نمایند چه مانند نفس انسانی که از منسج روح بیرون آید قبل  
از وصول بخارج حروف صرف مطلق است پس از آن بسبب  
خبریه مقتید به تعینات حسنی می شود و این فیض اول فیض ذات

۱۴  
باین کمالات و معدن سنات خلقیه بر وجه طلاق است چه از روی سبقت  
فصل با فاعل و فین میانه اگر از حلیه کمالی برین و عاری باشد از روی  
مشاکلت ضالی خواهد بود و قیل کل میں علی شاکله و نیز منافی با حدیث است  
که تعلیم و حیاتی در قلب پاک فایده عکس پذیر آمده که خلق الله آدم  
پیر او از آدم فیض اولی است که از عالم وجود بجهت امکان قدم نهاد  
و علت تولد درجات امکانیه از جسم می بخار و جو و هسته شش  
جسمه ام و امی حب هم غصه می نفوس فکلی و انی منظر و میو  
آبای علوی و انوار عینی باشند و تجوید و تربیت ایشان بر سر  
و کمال رسد و نفس آبی علوی که تعمیر از این صفات اضافیه نمایند  
متفجد چون خلاف مختلف باب و احد شده اشباب و ارساط  
و او را نور اول و صبح ازل و عقل نخستین و شرف اقدین و مقام  
اعلی و روح اصغی گویند و گوهر عقل نخستین بی حجاب و سلطنت  
و قاهریت حضرت ذوالجلال باشد و در وایره همان در اسرار حلقه  
همه کمال و جمال که آنچه از صفات واجب جوی در این ممکن بر وجه  
یابی و جمال و درین عالم اشرف اولاد آدم حضرت خدی است



علیه السلام اند ما ذهب الی فلاک و آب میاشد که مقایده اقا حکیم است  
 و مفتاح ابواب خیرات با مسلم شده و در ارشاد دینداران بر او است قوام  
 صلاح امت و مراسم عبادت و عین امری میباشد چنانکه خود میگوید  
 اول ما خلق الله عقلی و روحی و نوری با اختلاف عبارت روایت ازین خبر و سایر  
 جنبه مشفیضه باشد و بختباز باقی اینها و یلی و شن و شن  
 چیست چه نور اول تقریر مقدم معلوم و شن گفته که نور پس از آن است  
 مجسم از شن است پس از مرتبه حلالی نسبت مشیت خداوند  
 تمامی موجودات غیبی و شهودی دارد و مسمی به با و است و ظهور از او  
 خلق الله الاشیاء بالمشیه و المشیه یقینا و هر موجود که در منزلت  
 و شدافت مساوی با او باشد لا محاله اشرف از تمامی ضلایق گردد  
 و بدین جهت انتخاب در سلسله صعود و مدار کارخانه وجود آمده نهایت  
 با بدایت نزول توأم گشت و صفات سلطه آن باشد که در نفس مقدم  
 آن سلب و نفس و نفی عیب مکانی مانده شود و مرجع این صفات سلطه  
 ثبوت محال برای حضرت ذوالجلال است مثل آنکه گویند در  
 یکانه از نظیر و وزیر و شدیک و حاجت و رئیس و حبیب و جبریل

و جوهریت و حدیثیت پانزده است و معروف حق بشناختن ذات  
 بصفت است کانه عارف اوجب درجات و مقاماتی است بعضی فوق  
 بعض درجه معروف حق شناختن ذات را بصفت سلطه چنانکه  
 اول مرحله ضلالت ثبات انصاف است مانند آنکه بعضی از متصوفین  
 قایل بحصول اتصاف در جام و اتحاد او با شخص شریک شده  
 و نیز بعضی از مشایخ معتقد بودند که شکر است که تپیر از آن پروان و این  
 و همچنین برخی از طوائف مجوس اثر ستاده و او را معبود مطلق و سبوح  
 می شمرده و اند صند نیز از آن حقیقت شایسته بین فرقان حقیقت  
 را در بین سبب اختلاف آرا و در اتم سلف و خلفا که تحصیل مقصد  
 حق شناسی که سلب شقایص مکانی است نذر و هر یک به سوی مکتب  
 گردانده پس آن مالک که قدم در طریق بنده کی نهد اول شقایصی که در  
 جلال واجب تعالی از ایشان آن پر است است سلب و از دین سلب  
 در مرتبه مقام بنده کی محبوب را غایت اقصای شایسته چنانکه حضرت  
 ابراهیم علی قیام علیه السلام در مقام استدلال و سلوک بوده  
 از حرکات افق انجم عمتبار سیر که چون قرص مستر را از با

عارف



نو اکبر علیک اکبر و انور دیده او را مرئی عالم و موبدنی آدم  
 نمود پس از ملاحظه افعال وی طاعت و قبول از او بر داشت  
 که من بنده آنی دوست دارم که از بنده و مخلوق خود را  
 بخیرد و پوئید بحکایت یکتا پرورد خدا و خول نمیزید بر این  
 افعال را معبود و نوشش شد و او را از افعالش ب  
 فی الزوال میداشت که راضی تقدیر عبادت استمرار عبادان  
 از بولانگاه و باور بحاکمیت را از انظار و انوار او و حضرت  
 اکامی یافت که نه او نه پادشاه از عوارض جنیت نبوی از لواحق  
 معری است بنا حیدر من الهی شتافت که آنی و حجت جو  
 لاندی فطر السموات و الارض شبها را و حش چون چند ان در ویر  
 تن نهان نمید و بوطون متدیم نو که نه از این نهان آب  
 و لست پرواز نمید و درجه مرفت و افعال  
 شناسن عارفان و افعال نهانیه باینکه عارف  
 سالک نبند تعلق از پامی کعبه و برداشته افعال بعالی حجت  
 و عروج بجایه ملکوت را قائل شود و مجرد ان سر پر عباد

بهر

عیب را بدید و شهود پسند و باینده کان خاص و عیب و صلاح  
 که در اسطافه است و انوار رحمت و عجب سماوی و سطوت  
 الهی را بکنند مخلوق و مشهود شود و در عبادت خدای صاحب روح  
 و ریحان گردد و درین مقام حالات و درجاتی است که هر یک مخصوص  
 نوعی از بنده گان است و مقربان باشد بر این مقامات درجه خدای  
 و مقام قاصد حسین او اوئی است این مقام ششم رسل و مادی سبل  
 صلوات الله علیهم و اله پادشاه که طاسم خودی را شکر و انقیاد  
 حوادث است و عوالات او زن را بقول لا یجوز و در خاتمه  
 شمع الا فرج است و پیش درستان هستی نواز محوس و عیب  
 اندر گذار بلکه بقدر مقدم معلوم شد که نور نبوت بعد از عیسی  
 اول مطلقه که پسران از ان بصفت قیومیت کنند متحد و نو باشند  
 پس بدین سبب از مشهور جهان و جمال حضرت سبحان غایب  
 قافل نشود و برین قیاس انوار شاعر که اطلاق نور حضرت خیر  
 در طاعت حق کریمش و بدین عبادتش و عیش از نفس امر را  
 نشسته و از هوایس او بر که نشسته اند زورق تن را از کرب این جهان



رمانید و بسوی حق را چون جانی بر لبان آید و بداند هم نیت  
بر بسوی شکی و در آن بسوی از شک کاهل شود و نسیم شسته است  
از او نماند و درستی این شست نخسته جز جنبه و خم بر شست  
و بحال عقل بنده می نمود و این حال نه بسوی پدید آید و این است  
ذات آب خوشن بین الله اعلم بالصواب و این عارف در این عالم  
ملکوت سموات و ارض هر چه نمود و بجزر و معاد خود رسید  
صاحب و میلا و باشد یکی تولد او از جسم اقصای و در هر حال  
او از زندان خانه حوادث و جهات چنانچه در حدیث اهل بیت علیهم السلام  
ما تدرک من لم یولد مرتین لم یج ملکوت السموات و الارض اشد منه  
از این دو درجه مشاهد حضرت احدی است صفات است و نشود  
محالیت و این معرفت چون معرفت ذات برای مجموعین این عالم که اعتبار  
تعلق و عاقده حبسیت گرفتارند و این سه راه فانی او را تفرق نماید شکل  
بلکه بهشتی معقرون است و بعضی انبیا را با کمال تقرب و درجه است  
این معرفت بروحی که شایسته پای بند و کی و سزاوار و درجه او یکی  
شاید که ممکن شود چه در آن حالت قطع رشته خویشی می باشد و آنچه در نظر

آنچه در نظر عقل بود که آید محبوب مطلق و تجلیات حضرت حق باشد و غیر او را  
است نشانی نبود و هر چه شرف و یم بطامی قطب حق بایز بطامی  
باین دقیقه نظر اشارت نمود و چنی و پسندانی نماند و فارغ فطرت  
انی من پسین یعنی بیان من تو حجابی نیست و انمی و مکرستی من پس او را  
مطبق نمود و بیان بر دار و مرآت حق شود و حال و نمود و حال  
خود کردان و در کتب حدیث دوست و ولی چه حدیث است  
این منی و توئی و حدیث قدسی در باب درجات شست که معرفت  
عارفان مطلوب خداوند رحمان است بر و در احوال شکاری می نمود  
کشت نکران محض فاجبت ان اعرف فلفظ خلق یکی حرف یعنی بودم  
یکی است و از دیده عقل و قیاس است و ششم که قد قدرت  
و بسط سلطنت خود را بشود و مشهور سازم پس بجا و کردم محسوسا  
تا آنکه معروف شوم مجمل معنی آنکه چون حضرت واجب الوجود  
قدش کمال فنیش شامل احوال کثرات صفت بود و قلیات است  
در ظاهر بسا و صفات متعینی آن شد که انوار اشراق عالم عین در نظر  
عبود کر شود و سرور در انچه قبول و پر توئی و در نور نبی



بقضاء می کشاید بر نظام ذات که محیط بر سه محالات است در دنیا  
چنان نظرات فرموده و نهستی را در همه مقام هر چه در او ظاهر نمود  
و حضرت حق را درین تاثیر تجلی نمود و منظر نباشد بلکه تجلی غیر خود و نمودن  
در این زمان سلطان بنده پروردگار و خاقان و زکاک که عهده و توشه روز به  
پایدار ماند و وزیر سلطنتش زلوت حوادث مصون برتره را باشد با قضا  
عدالت ذاتی و اتمامی بختی این بخت خسته را که شکوایان  
در ناصیه فطرتش چون نور و شب و چو ریشک و نمود و در عالم شرمین  
بی فطرت علی گراشته و مراد بود و چو داشت که خاطر جان و شهر یاری بی خط  
اشکال است قصای پایداری خود و در مرتبه حاکمان و حجت متروک  
نهایت توبه مصروف مسند دل داشت از جاده خانه جو و شش بر یک  
بخت کرامت و تشریف سلطنت مخصوص و عوام را بجا از دست حضرت و تشریف  
خدمت مخصوص نموده و در غرض این بخت چو نایب شمس  
مستطیل و مخصوص از شواپ اشکات و تحویل است بر دستم را تشریف حضور  
و استقلال مستان و سرافراز داشت و در او در آن جهان و ابدی  
عدل و منزهت را مقدمه نظام فرزانگی و الله شریک نیست تواند

نوازی و مرسم و پروری و اوقات انعام و اشاعت کرامت و استیلا  
مطالع و تحسین مراضی عباد و ابو جی اقبال نمود که زبان من زبان شکر  
موسبت شکر بار و تقابار باب قلوب بطوق ان در غایت کران باشد  
کان ان تار لیس به حج انانوا پس اسان و جو و عین و بشیخی و حمد و کرم به  
و استغفار و معرفت افعال حضرت باری جل و علی است که از آثار قدرت  
و علامات حکمت جنان عالم و کمال و جو و او آگاهی باشد که جناب صابر  
علیه السلام را بعضی از این سوال نمود که دلیل بر وجود و صانع و آیت  
او چه است جواب فرمود که افعال او تمام است و کمال و قوت  
لو کان فیما الله الا الله صانع تا معنی نمود و دلیل بر وحدت خداوند عالم  
سلسله وجود و ارتباطات نظم و شهود و یکدگر است چه اگر و صانع  
موسس میان که در خانه وجود و شوند هر یک ضعیف مخالف نمایند که در میان  
و مصالح آن شامل احوال صنایع خداوند و بگوش و و مزید عیب نظر  
اراده و بتجربین شیت و اشکال مرتبه الوهیت خواهرش تصرف و ملک  
بر بندگان کید گیر نمایند و بدین تبه بالاسمه و قرار آسمان و زمین را  
اشکالی تمام نمود و در و شیراز و قمر و جو و را بفضیلتی و کلام



ایم که منصب و ربط آن در نظر عقل همان باشد پس از اتصال به هر ملک  
فعلیه عارفان سالک را دلیل اضطراری چند اند که حال قیام تواند نمود  
باینکه اسبند ای عالم چپ و بشو و از تحول نفوس افلاک و اجسام  
و طبایع غصیریه و هوایه کثرت که او را تنبیه است که پندارنده باشد  
شخص صغیر باشد که او را بخش جامع الهی خلاصه و شمر جهانی گویند و کلیات  
عالم بر طبقه منقسم است که هر یک را با دیگری کمال ارتباط یافت  
و نهایت تسلط و زکات است عوالم ملکه معتمدین و درجه  
آدمین است که به تمام طوع و کوب و از مشرقی ازل و مغرب  
آنو استی از اشیاء اولیایا احتیاج الی ایشان مظهر تائید لطافت  
آمده و در حضرت خداوندی بر تشریف لایعینون آمده و امر  
او هم فعلیون و مضمون گشته اند و این بندگان بر حسب منف باشند  
انها که با این دنیا در مرتبه بود و به سر و از سایر انواع ملکه  
برترند چنانکه در آیه کریمه فرمود و اولیایا شکف المسح ان یكون عبد الله  
ولا الملک المسح بون از انچه معلوم شود که مرتبه عجب و بی نظیر  
و طریقت شرف از همه مراتب است حاکمین و ارکان باشند

عرشند که کفایت حرکات و کفایت منتهای آن مملکت باشند  
و تجدد و یحیی عرش ربک یومند شایسته امور و مرفوعه  
حافین و طایفین جسم عرش اند که خلعت و تری الملک و حاکمین  
من حول العرش و سیون مجد و بهم اندام و جود ایشان مشرف باشد  
ملکه که کسی و سموات اند که بر یکی احکمت از فیضی موهول فرمود  
و ضبط این ابد و محول داشته است حافظ طبایع عنصر  
و مانع فساد ارکان راجع باشند که از اشرار ایشان انواع  
انواع موباید ملکه حاصل و پدید آیند موهین صنف  
مرغبات از حیوان و معدن نباتات است که حفظ صورت و عیال  
اولیاد آنها نمایند ملکه حفظ که حافظ انواع شجر و کاتب افعال  
خیر و شر بنده گانند چنانکه جناب احدیت خطاب فرموده اند  
فرمود ان علیکم فی فطین کر انا کاتبین خدایت و عله رضوان  
از جناب پروردگار نویش برت بنده گان بنده و به رحمت الهی  
تبع نمایند که سلام علیکم علیه السلام و خالیدین موهین صنف  
که از اقراف سیئات و طلب شوائب رانند و ایشان موهول



باشند چنانکه حضرت باری شمس و دو علیها ملک خلا و شداد و باجماع عالم  
این موجودات را که جوهر سلک جو ذند عالم حیرت و عالم اعلی گویند  
از حقایق غوام که از خانه تقدیر بر جبهه وجود نفس شستی است  
تصویر پذیرفت عالم شال باشد و ان عبارت از موجودات متدرجات  
که بر طبق نظام عالم عقلی و نفوس فکلی موجود و با وضوح شستیه میگردند  
و در تیره از جوهر عقلیت گسترده در شرف از اشخاص شود و به اسم  
عنصر بر بر باشند و در ثبوت این عالم از آیات اخبار شواهد بسیار  
توان یافت چنانکه در باب فضایل امام شتیان پیشوای مومنان میگوید  
الدین علی بن ابی طالب بطریق خاصه و عامه از جناب سول مکمل است  
علیه و آله شمول است که کفر بود و در شب معراج و زمان شب  
که تیر ریاض محکوت و تماشای عالم حیرت می نمودم در بین حسی  
علی ایمن بر منبری نشسته و قبه از یکدانه مروارید بر بالای او کشته  
نقاشی جسدی بود که بی حجاب باطن از ظاهرش معلوم و ظاهر  
آن در بخشش میبود و بود و فرشتگان بسیار در بین وی را حیف  
نموده و رعایت عباد و بارشده صداقت بر میان بسته بودند

از نور

بودند بعد چون نین شتیان از روی نیار بر جلال و کرامت تمامی چنان مرد  
فصلان دست به امر و مشاورت شد از آن انجیریل پسید مملکت  
گیت که صاحبان جلال و عظمت است مملکت این طاق و مرتبت جو کیم  
بر و بروی سلام کن چون نبرد یک رقم که بر او سلام کنم و میآ  
او پس رقم علی بن ابی طالب است کشم ای جبریل که در عروج  
ملکوت اعلی علی از من پیشی گرفته و لی حدسیان اعلی  
و سائمان عالم بالا بر ولایت علی مقررند و بر من قیام صبور  
از درگاه الهی استمدعی ایجاد ملک شتایل و نصایل اکتشاده و زود  
عالم انجیریل سول اعجاز مومل ایشان شده بود و این ملک  
از نور علی در بین خورشید و پندیده که هر روز و شبی ملک محکوت  
و سکان حیرت و مضامین و مرتبه بزرگوار است و سعادت و جلال  
خوبی شده می شوند باری از این خبر و سایر احباب که در فضایل آن  
اطلا ر صلوات الله علیه شود راست بر این شادی می توان آورد  
و از کتب حکامی تقدم در اثبات این عالم و لیلی حبه افاده شود  
که در کلام محضر انجیریل نقیض آن نباشد و مناسبت این عالم



متوسط که نطق ایر و وجود و قیاد کردن غیب و شهود است با حوالم  
ملکوت و ناحیه جبروت که حضرت و حبیب تعالی سلطان قیاد و مایه  
قاهره است که در مختصر آن جوهرش جوهر کمال شایان و زیور حال  
خزان باشد چنانکه داعی مدش چارگان را بنوال ان بر شایان غنی  
خراسان کشانید و دست تقدیرش بعباد و مائمه انا بقدر معلوم هر کس  
بجنب مقوم رسانید پس آتش نفس جوهر است و صرف جوهر و از این حقیقت  
کامل اگر فعلی نهاد شود و بر مثال او کامل و او را جوهر قدسی متصل  
خوانند و برین قیاس اگر از مثال مطلق حق فعلی سرزند در شرف  
مناسب و شاکل و باید چه از پر و چه پانجه ای بی عباد و او را  
حکایان متفصل عالم مثال و باسان بل شریعت جبر و جالبه ای  
و شش تا یک این عالم حساب می تو وسط ساکنان جمیع مثال از آن  
قاهره عینی فروغ بر می پذیرند و نمائش ظهور نیانند و حکومت  
پزشش ثبوت پذیرد چه قاعده ثابت امکان اشرف متفصلی  
با امکان فیه و اشرف فرد احسن از مشرق ازل منظر همیشگی جوهر  
نشد و چنانکه بر مباحث ملوک نظام خلافت غده ناموس تنظیم

مشتمل باشد و اطوار و اوقافین که بهر هم معین و راسی زمین و حد است  
و حکم ثاقب حفظ ممالک و ضبط مسالک نمایند زمام امور دولت  
و سکینه رموز مملکت را اولاد پیران و دشمن صغیر و شیران بپای  
که حراست ملک را مکر و مہمت خود شناسند و از عنوان  
ماضی حقیقت و اوقات حال استقبال معلوم کنند و از فرمانده  
جیستوی اندین علیمون اندین علیمون را بر لوح محفوظ خاطر  
سلطانی شمارند و از ان پس اگر او ضلع علی تقاضای بروج شد  
پکی از نو و مان بی گدایت نماید قبح در صفا مملکت را و غایب  
پیر و رطلش بجا و احشای طاعن و خاره و اشراج این آتش نایاب باشد  
از طبقات عوالم مکان که به امکان از طریق سلوک قیاد  
حقیقت شود و ایشان الهه بایست قصور نهایت متعبد کنند  
عالم شهادت و جمیع کثرت که در دل هر قطره از حکمت الهی  
و در کل هر ذره از نور و زوایای شانی وانی است چشم دیده  
طرفه بمانی است که از او هر قطر حکمت شانی است و هر  
از باب نظر که بجز به انقاس و مانی و جذبه و انوار چنانست



بنوشتن ایشان عالم قدس همه مجاورت کنند و با سائگان  
 غرق شوند و در آن هم صاحب کلاف جاست اندازد به بیع و فحل  
 زینت کنند اوفه حقیقی نمیستور نماید بلکه از نه روانی قهرش که با  
 عقول از است سقوط و در آن منوع داشته و عالم منت نگار  
 این قف محفوظ را با انواع شورش اصناف کواکب مطهر و مرقم  
 فرمود و خبرتی زلف بصیرتی شکوفه عینیت آرد و از شکریان  
 فی خلق السموات و الارض اختلاف الیسی و التنازلات قوم معلول  
 بشدند شود بر نه و از طراوت بوستان خضارت بوستان  
 جبل مشهوری حق حقیقت و انزال آمد من انسا من با فاجیه الارض  
 بهر مویها و بیش فیما من کل و آیه است اعلام نمایند و از رکبت  
 نسیم و قطره و در می پستان که در آن از صلب بطش و این از مجله قشش  
 روانی است حرکت و تصرف اریح و استحاب السحاب من انسا  
 و انزال من استقام فی بلبلان در شاخسار و پیکان در کوبت نوحه  
 در صحرای و نامی در ویریکش پشان و کشت و سوا این در شبستان  
 در حجاز و عابدان در نماز سخن از او گویند و طریق و جویند و ان

وزن

من این ناسیج جده و ممکن است چون چشم این عالم منی که از تعلیقات  
 بود و بر منی صورت شود و باشد بنان میراث اوی حسیه و کات  
 بسیار باشد تعلقات عالم شال و از انبره قلب است و بر می روح چینی  
 که تصورات خلق و نظرات بنایید و از سبزه که آید و عالم ملکوت  
 اعلی که بعد از خلق وجود و اتوال فیض حضرت مهو استعدا و از انی که  
 فی عقل محسوسه و ز پر که همه جوارح او را در اعمال متابعت نمایند  
 و جلوه قوا او را در تمامی احوال شایسته و در نزد پس نظام عالم یکم بر پناه  
 بی شاد و بر حق عالم صغیر است چنانچه در آن را فی قلب قلبانی  
 بنام هستی میرزا باشد چنان عالم شود و بی شال شال بی فصل تصور  
 نخر و در قلب عالم در بدن و مانند فلان سی است و در شمع که شست  
 پر تو شمع تاب و در آن مجلیس حج باین پانچان حسن چون پنهان  
 تپش معلوم گشته و در صورت حدت عالم تصرف دونه او بزرگ  
 خلق و فایده عظیم در ارکان ملک و صاحبی و است باشد که بگوید  
 رسول خلق بوی مسیح صغیر در آن ایلام و جبر و خشان او شون نمود  
 فیض فی خلق نند و از دنیا کنند و لم شیر که فی ملک و بسید عابد



و اولاد است که در علم است قلمی ظاهر فی برابر یک قسم و یک  
 و اصحاب عقل و حقاقت است و زانکه که مقصد کلی غایت اصلی از سرش  
 ابراهیم و جمال شیت باشد و نموده ملکوت السموات و الارض و الارشاد  
 نبیانه و در کتب و الهی بصورتی که فی لایحاح محبت است و در باب صورت  
 و شند پشاه اشراق با شماره سه بخش ن و هلم و بایعین  
 که بعد از پالی و تکیف و جوی ذرا و اولاد شیمان قبول که در میان  
 قبول از دوان و استلاف از شخص می نمود و در ششای نسل معرفت  
 و استلاف چنانچه در دنیا است چنانکه خطیب منبر و خلعت ابراهیم  
 و انیسب و ن این معنی و آنچه در شش مقدمین شد بعیت بود و در علم  
 و شش و رسانیده و تحمیل از نظام بود قوف بر تحسین نظر و تصحیح  
 که اول را علم توحید و معرفت از بوی گویند چنانکه در فصل اول  
 بر وجه اشعار تخریر یافت و ثانی را علم ریاضت و سلب عیونیت  
 نامند و این علم نیز بر دو قسم باشد یکی تهذیب باطن و اخلاقی که قلوب  
 بنده گان به حسابان قابل تعلیقات و اشه افات حضرت سبحان  
 شود و دیگر استمال او و مراد الهی و تاوب و اب و سبب چنانچه

بنویست که عباد و اولاد هر دو از سرش عال با فعال بود  
 و در وقت باید و هر یک از علوم ثم ث را اسی مخصوص باشد اول حقیقت  
 و ثانی را طریقت ثالث را شریعت گویند مشغول است که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شد و فوج کثیر و جم غفیر  
 خویش را چون ایستاد که محیط بر گزشت و در پیش شخصی متبع و عابد بود  
 از و نام و اجتماع خلایق انچه است معروض داشت شد این شخص حبیب  
 عصر و منبر و هر و علامه روزگار راسته علم این حبیب قایل بود  
 و سبب اصلاک ایشان که در و از و قانع زبان عالمیت و عوالت ایم  
 حیرت و اشعار برین و سونخ خاطر شعر که مقرون بود اتمه رصیع بود  
 با خبر است حضرت مقدس نبوی بجهت ارشاد از قوم علم را می نمود  
 که ذالک علم فیض جمیع ملایق من علم انما اعلم الله انما علم الله فیض  
 عا و له و شیه قایت و ما خلا بن فضل منی خصال مذکوره و فضایل  
 که اندر اطوار چنانچه این شخص شمر و دانند علمی نیست که نادانی او  
 آدمی را از مقام تهذیب الهی دور نماید و یا آنکه دانشش کس را بر  
 ارم دست و خدا نومی اندر آرد بلکه علم سوخته اندر دست گویند

و در این



خسین نشانه تیرن نوزی حسین است که در چنین مکان تیرن باشد و او  
علم حقیقت و اصول این گویند و ویم احکام شریفه و او امرش چنانکه موعود  
نمزد و پند از جانب خداوند که بر وجه طاعت و تعبد او و در پیش  
ایزد و عیسای کردار تصحیح رفتار بندگان موعود باشد تا بدین جایگاه  
از درگاه کشتی بجای و تیرن او بدرجه شرف و او نشانه و او را  
علم شریعت و مشهور و این خوانند سیم آری حسن اسلامی و طریقه شریف  
صفات و اخلاق باطنی که زبان آسمان خدا شناسی و رحمة الهیه  
سیمان چسبی و پنهانی باشد که توانائی قدم روزه کان و سالکان این  
علم منقش بود و چشمه مقصود خاطر و روشن درین کلین شکفتن شود و او  
علم طریقت باشد و زیاده و زاین علوم سه کانه هر چه باشد و هر که تواند  
باید زنده کی بجست و سپود و از مرد و از یصب و فاشه باشد  
زبان را اگر بوسه نشانی است و کوشش و شناسی شش با او گویند  
و از او شنود و شتر آید انیک اندر کار و ان جاز از زبان و از کی  
بخوش جان و در که ای جان اگر قصد کوشش و اری توشن از چنان  
مکرانه رسد ای کریمان مشربانی باشد و ای الی که بر صفا و مروی

نوشی متاع خرد و راسه انقروشی مکران باشد و نشیند و ای سیکانی  
در منزل جانان کسوت زود و مشربانی باشد از نستی و شستن بر سر زود  
نستی و از او ز تانستی تو دوست پسند از انسان که مراد اوست پسند  
از طاعت است مانند در سایه شستن نشاند مجاز استمال علم شریف  
او ای دایب صوم و صلوات و خالق حقوق من و زکوت شریف  
و فریه توت و مشربانم بر دفع و اصرار بر جاد و مشربان و مشربان  
و امثال این باشد که شمای شریفیت را اندر قضای ان بصیرت و  
کامل باشد و غایت ازلی را اندر مشربان این حکام اگر یکت شریف  
ان بقول بکشیشند از دلی منفعت تشریح کلمات انکه مبعود حقیقی و زانی  
خود و نیاز دوست و در روز و شرف و در یوز و در جسد زکوت و در  
اموال و انبیا و فاضله کات و در جاد و ترک جان و ریحانی و زانی و شستن  
که اگر کشتی شتم حفظ از جهان برداشتی و اگر مردی در روضه حال  
نهال مردی کاشتی بدین بهانه های روح را از غیبه جفا و حق  
دست دهد و برکنر و قصر وصال و دوست بر آید آری سودا  
مملوک با مالک بند و با خداوند و نظر ان پسند که میگوید و گیر باشد



و تبه شیر و شیرینی و دانی اندر میان بخت به پر زبان حکایت و دست  
آوردن بر دل نقش خورشید صورت شفاق و حب الهی است و بقا  
پروانه سان در کاشانه کائناتی که شمع براند و در باطن خود نوشی و بر تو  
او پرشت ندان من تو دانی است اگر جان خواهم مسلم دارم اگر شهیدان  
بایستند از دل پس آری که تجارت بازگان بازرگان و در هیچ حالت  
موجب حالت نشود و معامله بی تو ایمان با کریمان و در هیچ زمان این  
و نه است و در دست و شدمی که از نظر غیب و حب است و تجر  
بجوهر و عاقل رسیدن و پای خیال از چهار سوی جوشش کشیدن است  
من اکنون از جوای خود دستم و بار رضای تو پوسته بی دارم  
گل من عیسا خان خواهم شماری و خواهم و دم داری و تو  
ز خود در خود و از هیچ رضای دوست منجم و کرم و عظیم  
طریقت که مسلک وصول حقیقت است عبد را بفرما و شمشیر  
نه مقام باشد عین او عظم نبه او بای و بعد از ما سواد دل او و  
حضرت خداوند و درین طریق سالک را با برود و کار است و بی  
و میان که ادای حقوق و حفظ حدود و شکر نعمت و رضای بی

بشیت و مهربان و تعلیم حرمت و نای معلوم است که پس بر  
خداوند می آید و تبه و از پس او این باشد و زمانی است که شریک  
مذکور و در نظر اعتبار حاصل نموده و در تحصیل رضای الهی مسامحت  
ایست و در بندگی که بر تو بستنی و فرض ثابت باشد و اگر کن  
از زخیر طاعتش جان قدم از طاعت توحید و یگانه گشتن  
روغن شمشیر اندر چه رخ جان دانه و رضوان غایب محبوب است  
و اما از زبان شکایت و حدیث مغایرت کوتاه و نایه و عنوان و طاعت  
تبار و موقوفه الشرا و شرح و احوال و ابواب مراد و در ابواب خود  
مشروح و مجمع و حدیث کثرت خویش را پیش از پریشانی و  
جمع سازد از دنیا است و تجوید و در آخرت است تجوید و  
لفظ و صبح از آن بندگان بهای تقرب خیر و کانی  
اثری من المومنین انقسم و ایشان خویشین از رضا تا شام  
جان باشد و در کردار چه فرود گیرد که سزاوارنده و کی شه و او  
خداوندی چه نعمت بخشد که در خود بزرگی باشد پس آن تبرک است  
خویش متبی و باقی شویم و از غیاب تن بجزو جان راضی گردیم و درین



مسمی از شمار می خوشتر و با شاه حضورش خبری از کاهی بی پارت  
 جو دیت کوهری است که حقیقت او ربوبیت است آنچه از کوه  
 خود پرستی بند و نقصان پذیر و تابش نواختن او ندی در و زیاده  
 کرد و در چرخه از حقیقت امکان در مدارج ریاضت حرکت نماید  
 معارج ملکوتی پای قدش برتر شود و بدرج دست قدرت  
 از استینا جویش اشکار و مشهور و مشهود و نظام سلطه زوول  
 بر طبق دعا تصرف نماید و در حال مخلوقیت بعد از خلقت مرفوع  
 و در عالم بندگی بصفت ربوبیت موصوفایه حدیث قدسی  
 این معنی مان کرد ولی بسع ولی پسر عیان کرد و در شان سلطنت  
 عوالم و نزول سلسله سلطنت سلطان عادل اسلام است  
 و در همین خلافت که ربا داجیه وجود و نظام خاندان عین و شهود  
 مربوط است حاکم حکیم و عادل عیسی است و که بی تمیاس قیاس  
 و تمیاس قیاس صراط طبقات عوالم را انبساط و در  
 و شش غده جبات مبطوط داشت و عرو فیض الطافی را بصفت  
 دایره وجود و صفت منقووم و دوشیزگان مولهید را که از از

که از از و و اوج آبا می علوی با اقامت مطلق صورت شراج  
 و در حجب و حشرش سوار کرد و چهار راه کردی اوج را بر صفت  
 و طوبیت اچا و دنیا و دشت و رنگ سپهر متنفس اچا و هر و دنیا  
 انسا الله دنیا بصباح مرتفع نمود و کردن عروس کیتی از شراج  
 و شمس و صغیرا و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
 اسامی عیس و دفریه و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
 صورت فعلی یافت و از شمس مطلع آیات جو و بطلع شود و که در اوج  
 من اسما الی الارض و تشریف عیسی است بعد از جو و که در  
 ایه معلوم شود و که نظام سلطنت این عالم صعود و نزول و سلطه  
 ملکوتی من قسا و می لایحه و شمس شدگی و در قوس نزول که در قوس  
 غیبی و در بیت امیر و در قوس ملکوتی پدید و در بیت قدس  
 ان نندال را که اصلها ثابت و نسبه عیانی است و از شمس بیت  
 ابدی خصارت طلوعی بخشید و دیکری در قوس صعود و که در قوس  
 منظر طلوع ذات الهی و جمیع تجلیات یزدانی که شده از در کاتیب  
 بدرجات انیت و از غنای غنای شرف غایت عقیقت سید



و پوخته خسته نو سلطنت قبا بعد پس از شجره قبل الله مالک ملک  
در حدیقه نبوت محمدی و ولایت مطلقه مرتضوی <sup>ال</sup> شمال و مغربی  
مرتضی و او ده و سال از جنود جلال که تسخیر کشور عقل منتهی  
تجربگی و طریق قشت محبت بیاید و امداد ستم هم با فتنه ای که  
روی شاهنورد از آیت و امر و نوای ایشان که تو قیام  
الهی را پان و ده قات را یات کفر و فتنان بر خاک نهد و چون  
قرار گرفت و با هیچ لوامی شر که در پرسم فطرت اش را  
ظهور میداشت از حسن تقابل با اقباب فک ساحت و عقد کوف  
پنهان آمد زمره اصحاب که از حد و موشن نور و کسوف و فتنه صبح  
المصباح چراغ و انش افروخته اند هر یک در اقلیم هست  
کوکی بی خف و مای بی کلف گشته و جمله جهاب که در دیره و ولا  
عامل تدویر صدقت و مایل بر کربوت بودند بروج شهرت را  
مدتی مانده و اوج جلالت را سپهری مانده و آند و آند بعضی بنام  
حقیقت را سیف شاهر و برخی بنام طریقت را شرب برقی قاهر  
ایام بچند نهال بوستان خلافت را از لطف و احسان بنی هب

پرافت فلوری روی و او ده و راق و اگر که مستحق معارف وانی بود  
بیا رخسول اری ساخت و میل بستان دایت را که نخت پنج نهاد  
بنده کی کنایت از ان و قهر حجاب متواری نمودند رالی فرعون  
قومی را و لیل و نیمون کشت فراخی بکشت بجای جانیشت تا آنکه  
سحری را نوبت سه شمس و سیر نزدیک شدند و مرغ صبح را وقت  
صبح و غیره در رسید فصاح ایس صبح تبریزت تهنان همان  
امروزمان استیار و مجال شیار و در گذشت و کشت از و لا  
بعد صرف الایام و الفصول را شمشیت ابری که بار و جو باران  
انبع قد رت عین تجری من تحتها لاناها رباری شد نور صبح  
سلطنت از شاخه شجره مبارک که شش قیه و لا غریبه بر آورد  
شکستن این سر کوف و نور حد خلافت از ظهور و جو حجت قائم  
و بصارت یثنه و نشینان آغاز کرد صلوات الله علیه  
از حجاب این کوکب بیون در پر و غیب و استار این  
جایون و در سه و خفا حکمت بلا پر نظام ملک وقت را  
چنان مقتضی بدید که زمام امور رنبدگان را بقصد استیاریان



عدا که کسر که پند اسلام از کف پنهانیش چون قند قند نشین  
و حوضه سلیمین جو به طر شاقب ایشان طبع بر ملکشان آورده و قول  
و مرجع و اولیاد اخلاص عن سلف کو هر سلطنت و جو هر خلافت از پهلای  
ابای قدسی در اصداف اقامت ناسوتی آمده و شانش قدرت چون  
ما و عقلی را بهر دور در اشرف خراش کسوت سستی داده و او را  
باوصاف خداوندی موصوف نمودار نشد از ارباب سلطنت کسیر  
دولت را رکنی است کین آنکه با عمارت و قاطع بنی آدم برو حق قدرت  
و نصفت رفتار نمود و از در عاشات و عمارات در آید و از ریل عبادت  
و مشارات و ذمیمه عاقله و عمارات گزران شود و بصیقل شمشیر آمد  
صفحه آینه ملک را از عجب ر و جو و خفا نماند و در صفی  
و حرمت زیر و ستان را که چون بگو بر و بجات قهر سلطنت  
دارند از چنل باز نظم ز بر و ستان لازم شناسد و حفظ آما  
خلافت را که پدید خاندان عالم عجب برست نوحی و چکارا کسر  
شود و و حجت نماید و در نظر عقل و دیانت نمایان گردد و بوی  
این طبقه عدیت و سلسله جلیله را در رعایت حوال غلبه و انام و

دست به حصار حدیده اسلام و جنبه شرفیت از سونج آید و پند  
قواعد خیرات و تائیس جهانی برات و پند عدا و رجب حکما و پند  
لازم و واجب است و نیز کافه رعایه و پند را پاس ناموس خلافت  
و رعایت در اری قاسوس شهاب است که بوج و مسعودیش بخانه و بنا و  
بر بنیاد قوی بنیاده شده و ضروری چه از کتاب منایع و شهاب و پند  
انواع مضار و منافع و تحلی شدن لغت و نبر و فضایل و تقبی بودن از منصف  
در ایل این بندگان را در استطلاع ذیل و دست این خداوند  
میسر شود و تحسین اسباب محاش و سید مقدمات معا و رعیت را  
بوج و مسعود این بزرگان دست به و بی و جودایش و خلل عظیم نظام  
عالم پدید آید و برکات ابواب بر چهره بندگان خدا بسته گردد و چنانکه  
مخبر صادق باین خبر داد که گفتان مجنونان تحت و الامان  
خود به حیاست که نیست با و در اش عباد و جوامع نصرت اتوایی که  
با عدل و داد اندازد بر ما نعم منوط و مربوط است پس اگر در پایش  
جایون شده بندگی بپار کامل صداقت سوزون و خالص گردد و در  
و قهر حال با الفاظ اخلاص و ارادت متفرون آید بهایات بزرگ



کردن و خواهی که نسید و ن توان کرد و در مقابل آفتاب خیر طبع  
اگر مرآت خاطر از رنگ دور و بی معنی ماند لاف مصافح بر کو سر عا  
و مهر و خشان توان زد و فایده ندهد علی بعثت لایسها و ارسال انفرادی  
با حق علی انحق حمد و الثناء ابد و فضایل و اوصاف سلطان غفر له  
عنه زهی خداوندی که خاتم خلافت را بنیگین جو و سلطانی عالم را پیش  
داده که خاتم سلطانی در غنچه است و او رنگ سبک است بقیوم  
جلوس داور بر پا داشته که تنگای حبشید می درشت او  
و تدین و الملك منصوران من جمبه و الترواجبه معدودان بن  
مظهر صفات با معصومات اسمای متقا بدین شرح ابواب بعثت و فضا  
بازار عدل و کرم معمار جهان جناب و معیار خط و صواب منب  
افسر شریاری منب از نه و لوائی حبشیاری روشن ضمیری که چشم  
دانش در فهم پای قدش خیره نقشه مهر تصویر می که باب هر بعثت  
در سایه ذاتش تیره ماند و جوا و خلقی که از میان طغش دایه دریا کو  
مهر را در عهد صدف پرورد و را و طبعی که از باران غنچهش فرشتهش  
در بیابان زمین بساط منبر گسترده کند و معانی که با جوجفت و کجا

۲۲  
برای صدایش مجنون کسری و رانی که رایت جو و عتاف ابر برکش  
نخون آمد محبت که برش بظاهر و در این عالم آفتابی بی حجاب و اسالیب  
قدیمی باب فقه پنجش و عدلی شبیه فضل سبیش و نظر اندر است  
ولی در باطن جهان است و جان جهان معنی الفاظ مرزبانی است و در  
کشور معانی روح قالب ارکان است و در کن قالب عنوان که از پشت  
معانی بی و سوسه عقل بجان صورت سرآمیده و صورت جهان را  
باب معانی طراوت داده فشر و ماند دام خیره و کار و علوم  
که باشد سر او را و اگر اگر کویم کهر بار داد اگر چرخ کویم  
آرد او اگر بگریه نشد ساحش اگر کو بسکین نماید دوش  
اگر عهد ز پاتر اید بکهر اگر ما از وی صیادیده اگر شاه بر می  
سزاوار نیست و زین تررم جای کشا نیست پس همان بهتر  
که خانه بی سر و پاد از مقام توصیف آن است تا یون صفات  
کمالیه و اوصاف جلالتیه که او را کان موقوف بر شرف شایسته  
انصرافی روی دهد و بعثت مجنون و ارسا پسلی در وادی که  
که از تبه کاری و سیاه است بپرتوید و میر خود را بر آینه



که با معان مجلس ملکوت بفرقت کایه فطر و رو و بکشید برغم  
 ساز و که هو الملک الموحدة لجمدة و الملک الموحدة لجمدة و بوزنه  
 شاهنشاه بیکانه قلعه الله سبحانه و ملطانه ابو الفتح و العلی  
 شیرازی بکانه برقاسا و دوشه پادشاهی ای در شان و نزل شد  
 پیش طبع غیب و ان رای ملک ای و شکل عین راز کانی شنید  
 چند آنکه چهره ماه پیرایش هزبان است بیکر کان شیردادر فروزا  
 کاخ سلطنت بطلعت بایونش افروخت و روح خردان از حد تن  
 سوخت باد و این شاه را که در چمن صورت و منی زلفش سبزی  
 و در انجمن عین شد و شاه خلقش ملک رقابادانی و اقامی شد  
 نو خاستگان حدیقه دولت که بفرصه اوقات بار و زین طبعی که راست  
 و خاطر روشنش و در تربیت نورستگان بوستان شوکت بکشد  
 معراثا بر قطر در و نور قدش بایه داد و بر هر ذره بانه از در  
 سدش سایه انداخت پد و بوج و سلطان مل ممد و و با سکوی است  
 که در و نه جهان طوبی حال است و در پیش و در ان کوثر شال لم  
 الی ربک کیف مد الفل و مانده کان شوکان و تشنگانی چند که بنیم

که بنیم عدش کر این بنیم خنفس کر نیم نانی که ملک عال و شیکا و شو  
 منهد وقت نماید و یا تقریر به بهالت که یکی است و بنیم قرب  
 و بدیگری استحقاق بنیم نزل و نزل و نزل و نزل و نزل و نزل  
 نه ابیاطن و نزل و نزل و نزل و نزل و نزل و نزل و نزل و نزل  
 بایه شیه و نعلیه را و با طوار عدش شیم شایه نزل و نزل و نزل  
 بنا بر طبعی عوالم و بوج و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 مشد و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 شال را استعنا و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 محمود و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 پیش کار می باشد و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه و نعلیه  
 عبداللہ خان که از شمول عوالم خردانه خلفا عن سلف وزیر و برادر



مخول و مرجع است. موده که بفکر رسید و عقل صحیح فیه و هر دو وجهی است  
و باوصاف عدالت و مروت و دین داری بشاوت فحول مجیدین  
و عدول متکسیر مشهور افاق و اخق در کلمات صورتی و موی  
و حسنات خلقی و خلقی قرین مومن اطلاق و جفت شمس سباق است و در کمال  
و فضل و حسن ملک محروسه عشو شرعی سلطان که خداوند کریم فرمود  
چو پانی امام و خط پنده اسلام بر عاده تکلفین فیه بر عین باشد و بعنوان  
پست المال و حسن راه عماره جمیع اید شیر قطره ای مس افراط و تفریط  
بخرج رود قانون قط و عدل و ادب معاملات و دیوانی روانی داده  
حقوق نعمت علی حضرت فضل الهی را با فرائض و سنن الهی نموده و هر  
چیز رسید انکه نهد در و فرو برد این دولت هایون که کلماتش نیک  
خود و دوال ابد و قرون است باز امانت نه و میعان و میزان فضیلت  
در وقت که ان چشم ششم افکند و مفرود و احوال محبتان باشد  
عدلی در دنیا که ان است تم فله و اکنون ملک که کرد و بجز فیه و  
و جاد و ساز عرصه ملت بودند بر بزرگتر خبر و کتب کا نشان و جبار بود  
فلک محبوب و پای عرش سیمانی از اف افنون فی افان محروس است  
و لله الحمد و الله



دارد  
خفت برود و در این حال  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته

بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته  
بوی خفت و خفته



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



نہایت دلفریب و مستقیم  
و قصیدہ شیرازہ

و بحضرت اقدس مولانا ابوالخیر محمد صاحب  
میراثیہ جامعہ کراچی

دارى در ذوقى بر اهل طبع

کتابخانه عمومی و مدرسه علمیه  
مکتب آیت الله العظمی بروجردی

کتاب فیض اللمعات  
تأليف الشيخ محمد باقر  
محقق

ما شاء الله من الخير والبركات  
والرحمة والفضل والكرامات

فصل پنجم در بیان  
دوره اول عمر

بیت اول المسمیة بخدا  
فی جمیع مناسبات و اعیان و اعیان و اعیان

و لم يزل يفتي في ذلك حتى مات

مجلس علمای ابرار و شرف

زین العابدین  
عجل الله فرجه

از این که از این کتاب و مقدمه آن  
از این که از این کتاب و مقدمه آن

كتاب الادب في فنون الادب

[illegible]

فصل پنجم  
در بیان طبع و سیرت

مکره ایست که از ایشان سخن نماند  
مکره ایست که از ایشان سخن نماند

در رساله سوره ابراهیم

میدان

امروز از بهای متراکم قرار گرفت  
فصلی در تغییر از بهار است

در این کتاب که در این کتابخانه است

روشنی و نور و نور و نور

مجلس شورای ملی

ایک کج نام و مرد و زمان نامک  
وہی کہی نہ دلا دلا اصرار نامک

[illegible]

الحی محمد بن علی بن ابی طالب

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

مجلس انجمن ارباب علم و ادب

این کتاب در دسترس است

شاه ابراهیم که در سنه ۱۰۰۰  
بهشت بزرگ در مشهد ایستاد

نورالدين

مطهره در این حالت چنین نام از آنست

نسخه جامع در باب طبع و نشر

درست نموده و در هر یک از اینها

وہی ہے جس نے

دعای خیر و برکت از امام رضا علیه السلام  
است در روز جمعه و این دعا را بخواند

منه

و بعد از آنکه در آنست که در آنست که در آنست

رضی اللہ عنہ

عین فرستند و بعد از آنکه در هر یک از این  
دو جا در هر یک از این دو جا

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

[illegible]



[illegible]







[illegible][illegible]



















پروژه

(pp 75, 77)

کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ثبت ۸۹۳۸







۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



کتابخانه  
 انجمن تدریس و تحقیقات  
 دانشگاه تهران  
 اداره کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 شماره ثبت کتاب  
 ۷۸۹۵۴  
 ۱۱۵۸۲

۱۶۳۱-۸

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب برهان السطوح		
مؤلف فتح الله خان وزیر لشکر (فتح الدین اسماعیل نوری)		شماره ثبت کتاب
موضوع		۷۸۹۵۴
شماره قفسه ۸۵۳۸		۱۱۵۸۲
خداوند استغفره نوری		

بازر شد  
 ۱۳۸۲

خطی - فهرست شده  
 ۸۵۳۸